

## فصل دوم: شکفتن درس سوم: ارمغان ایران

سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را / اجتماع دوستان یکدلّم آمد به یاد (صائب تبریزی)  
وقتی که ارتباط و نزدیکی گلبرگ های غنچه را دیدم، به یاد اجتماع گرم دوستان همدل، صمیمی و موافق افتادم.

مفهوم بیت: این بیت بر مفهوم اتحاد و یکدلی دوستان صمیمی تأکید دارد.

دانش ادبی: برگ و غنچه: مراعات نظیر / سر به هم آوردن: کنایه از در کنار هم بودن / واج آرای «الف»

دانش زبانی: نهاد در مصراع اول: محذوف / مفعول: برگ های غنچه / نهاد در مصراع دوم: اجتماع دوستان / یاد: متمم

### ارمغان ایران:

نوع نثر: ساده و روان // الحن: اندرزی و میهنی // برگرفته از کتاب فرزند ایران از میرجلال الدین کزازی.

پیام درس: برانگیختن غرور ملی ایرانیان برای پاس داشت فرهنگ ارزشمند خود و آگاهی دادن به جوانان و نوجوانان ایرانی در مورد ارزش هویت و فرهنگ ایرانی و دوری از خودباختگی.

کهن: قدیمی، باستانی	گرد: پهلوان، نیرومند
دیری: زمانی طولانی	یل: شجاع
درازنا: طول، درازا	پردل: شجاع
بر می کشد: بالا می برد	سپند: مقدس، ارجمند
می نازیم: افتخار می کنیم	همگان: همگان، همه
فر: شکوه، زیبایی	بن جان: صمیم دل، ته دل
فروغ: روشنائی، نور	تبار: اصل، نژاد
فرزانگی: دانایی، علم	نژاده: اصیل، نجیب
فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته	تابناک: روشن
داد: عدالت	نستوه: خستگی ناپذیر
آزادگان: جوانمردان	بسنده: کافی، بس
تیره رای: بداندیش	گرانی: سنگینی
خیره روی: سرکش، گستاخ	ستبر: هیکل درشت و بزرگ
ارجمند: با ارزش، گرانبها	ستوار: مخفّف استوار، پایدار، ثابت

هر آینه: به یقین، مطمئناً، بی گمان	ارمغان: ره آوردِ سفر، سوغات
دریغ ورزیدن: کوتاهی کردن، مضایقه کردن، خودداری کردن از انجام کاری	فرهنگ: دانش، تربیت، مجموعه آداب و سنن دینی و ملی یک سرزمین
بهروزی: خوشبختی، سعادت	خامه: قلم
خیرگی: حیرت، سرگشتگی	پیراسته: آراسته، پاکیزه
زدود: پاک کرد	آلایش: آلودگی
هان: آگاه باش	پلشتی: آلودگی، ناپاکی
خوار: پست و حقیر	کاستی: کژی، نادرستی
برهان: آزاد کن	ددی: وحشی گری
بیشه: جنگل کوچک	والایی: ارجمندی
بیوی: (پویدن) رفتن نه با شتاب و نه به آرامی	بخرد: دانا، عاقل
بی گزند: بدون آسیب	خاستگاه: مبدأ، محلّ پیدایش
دلبنده: دوست داشتنی، محبوب	روش رأی: نیک اندیش

قلمروی معنایی:

کشور ما همواره سرزمین سپندِ فرّ و فروغ و فرزانی و فرهیختگی بوده است:

کشور ما، همیشه سرزمین پاک و مقدس شکوه، روشنایی، دانایی و علم آموختگی بوده است.

دشمنان تیره رای و خیره روی ما نیز به ناچار، این سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند می نامند و ایرانیان رابه پاس آزادگی شان می ستایند:

معنی: دشمنان بداندیش و بی شرم ما نیز به ناچار سرزمین ما را با این نام مقدس و ارزشمند می شناسند و ایرانیان را به احترام آزادگی و جوانمردی هایشان تحسین می کنند.

برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامه دشمن روان می شود، زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش:

معنی: نو پایدارترین تعریف از کشور ما آن است که از زبان و قلم دشمن نوشته شود و بیان گردد، زیرا از هر آلودگی، آراسته و پاک است.

دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی، نمی تواند و نمی خواهد دید، هنگامی که ایران و ایرانی را می ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو ، سر فرود آورد و زبان به ستایش بگشاید

**معنی:** دشمنی که به جز زشتی و ناپاکی و دروغ و خیانت و وحشی گری و فساد، کار دیگری نمی تواند انجام دهد و نمی خواهد بیند، وقتی که سرزمین ایران و مردمانش را ستایش می کند، ناچار شده است که در برابر بزرگی و ارجمندی این دو (ایران و ایرانی) احترام بگذارد و تعظیم کند و آن ها را مورد ستایش قرار دهد

میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردان گرد، یلان پر دل، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می نازیم و سر از همگنان بر می افرازیم: میهن با شکوه ما محل پیدایش خردمندان، دانایان و روشن فکران، محل جمع شدن روشنی و راستی، کشور مردان پهلوان، دلاوران شجاع، دلیران و شیران، پهلوانان مشهور، سرزمینی است که ما به آن افتخار می کنیم و از همه کشورها سربلندتر هستیم.

می دانم و بی گمانم که تو ایران را از بن جان، دوست می داری، زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی: می دانم و شکی ندارم که تو ایران را از صمیم دل دوست داری، زیرا تو از نژاد ایرانیان نجیب و اصیل هستی. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده اند، به خویشان بازآورند و به خود بشناسانند: تو از آن انسان های آزاداندیشی هستی که پایدار و خستگی ناپذیر همانند کوهی استوار می کوشند تا به آن دسته از هموطنانی که از خود بیگانه شده اند هویت ایرانی را به آن ها بشناسانند.

تویی که بر فر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم ایرانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخویشان شناسی و از خود یگانگی را خواهی زدود.

**معنی:** این تو هستی که شکوه و روشنایی ایران را افزایش خواهی داد و چشمان همه مردم جهان را به شگفتی و حیرت و خواهی داشت و تاریکی از خود بیگانه شدن و غریبه پرستی را پاک خواهی کرد.

هان و هان! خویشان را خوار مدار، زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرمی ترین: معنی: بدان و آگاه باش! خود را پست و کوچک نکن؛ زیرا در این روزگار تو محبوب و عزیز ایران هستی و در دنیا با ارزش ترین هستی.

باور آور که فرزند ایران و پیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی:

**معنی:** باور کن که تو فرزند ایران هستی و برای فرهنگ و ادب و اندیشه، بسیار توانا و قدرتمند هستی.

**بررسی نکات زبانی:** فرزندم! هوشمند دلبندم! ایران، سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در درازنای تاریخ خویش بزرگ ترین و آبادترین کشور جهان بوده است؛ لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می دارد و بر می کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین سپند فرو فروغ و فرزانی و فرهیختگی بوده است.

**دانش زبانی:** فرزندم / منادا / هوشمند / دلبندم / منادا / ایران نهاد / سرزمین ما بدل / سرزمینی: مسند / بس قید /

کهن: صفت (سرزمینی بسیار کهن) / دیری: قید / بزرگ ترین و آبادترین کشور جهان: گروه اسمی (مسند) / آنچه:

نهاد / ایران: مفعول / کشورهای نیرومند جهان: گروه اسمی (متمم) / آن: مسند / کشور: نهاد / همواره: قید /

سرزمین سپند فرو فروغ و فرزانی و فرهیختگی: گروه اسمی (مسند)

**دانش ادبی:** دانش ادبی و زبانی: سپند و فر و فروغ و فرزانی و فرهیختگی (مراعات النظیر) و واج آرایی حرف

(ف،ر،و) // برمی کشیدن: کنایه از برتری دادن، بالا بردن

ایرانیان با دیگر مردمان ، پیوسته به مردی و داد و دانایی رفتار می کرده اند ، بیهوده نیست که سرزمین ما را ایران می نامند که به معنی سرزمین آزادگان است و آزادزادگان. دشمنان تیره رای و خیره روی ما نیز به ناچار این سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند می نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی شان ، می ستایند. بدین سان برترین و گرامی ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

**دانش زبانی:** ایرانیان :نهاد / مردمان : متمم / پیوسته: قید / به: حرف اضافه / مردی: متمم / بیهوده: مسند/ نیست:

فعل اسنادی / سرزمین: مفعول / آزادزادگان :مضاف الیه / دشمنان : نهاد/ نیز : قید / به ناچار : قید/ این سرزمین : گروه اسمی (مفعول)/ ایرانیان : مفعول / بدین سان : قید / اندیشه و خرد و فرهنگ : گروه اسمی (مسند)

**دانش ادبی:** داد و دانایی(مراعات النظیر) و واج آرایی حرف (د)// خیره روی : کنایه از بی شرم ، بی حیا

گرامیم ! می دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامه دشمن ، روان می شود، زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلائش . دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی تواند و نمی خواهد دید، هنگامی که ایران و ایرانی را می ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو سر فرود آورد و زبان به ستایش بگشاید.

**دانش زبانی:** گرامیم :منادا / برترین و استوارترین ستایش :گروه اسمی (نهاد) / آن : مسند/ بر :حرف اضافه / زبان :

متمم / روان :مسند/ ستایشی: مسند / پیراسته: صفت (ستایشی پیراسته) / از :حرف اضافه / آلائش:گروه اسمی (متمم)/ دشمنی : گروه اسمی (نهاد) / جز : حرف اضافه / زشتی : متمم / پلشتی، کاستی، ناراستی، ددی و بدی: متمم / ایران و ایرانی: مفعول / ناچار: مسند/ گردیده است: فعل اسنادی / در برابر : حرف اضافه / بزرگی و والایی این دو: گروه اسمی (متمم)// سر :مفعول / زبان : مفعول / به: حرف اضافه / ستایش: متمم.

**دانش ادبی:** پلشتی، کاستی، ناراستی، ددی و بدی :مراعات نظیر //زبان و خامه (مراعات النظیر)//واج آرایی حرف(ی) و (ـُ) /

سر فرود آوردن : کنایه از تواضع و فروتنی نمودن

میهن شکوهمند ما ،این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن رایان، این کانون روشنی و راستی ، این کشور مردانِ گرد ، یلانِ پر دل، دلیران و شیران ، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می نازیم و سر از همگان بر می افرازیم.

**دانش زبانی:** آری: شبه جمله / میهن: نهاد/ این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن رایان : بدل / این کانون روشنی و

راستی :بدل / این کشور مردانِ گرد: بدل / یلان: مضاف الیه / پردل : صفت / دلیران و شیران : مضافه الیه / پهلوانان: مضاف الیه / نامدار : صفت / سرزمینی : مسند / ما : گروه اسمی (نهاد) / بدان: به : حرف اضافه / سر : مفعول / همگان : متمم

**دانش ادبی:** پر دل: کنایه از شجاع بودن / شیران : استعاره از پهلوانان / سربرافراختن: کنایه از احساس غرور و افتخار/

خردان و دانایان و روشن رایان (مراعات النظیر و مترادف)/ مردان گرد، یلان پر دل، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار  
(مراعات النظیر و مترادف)

فرزندم! من می دانم و بی گمانم که تو ایران را از بن جان، دوست می داری ، زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده هستی، از آن پاکان که جانشان از مهر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می تپد ، از آن دانادلانِ خویشتن شناس که اکنون ایران را به گذشته پرفروغ آن می پیوندند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده اند به خویشتن بازآورند و به خود بشناسانند.

**دانش زبانی:** فرزندم: منادا / من: نهاد / بی گمان: مسند / م هستم: فعل اسنادی / تو: نهاد / ایران: مفعول / بن: متمم / جان: مضاف الیه / تو: نهاد / از تبار ایرانیان نژاده و آزاده: گروه اسمی (مسند) هستی: فعل اسنادی / از آن پاکان: گروه اسمی (مسند) / حذف فعل (هستی).

**دانش ادبی:** از بن جان دوست داشتن: کنایه از دوست داشتن زیاد / دل به یاد کسی یا چیزی تپیدن: کنایه از دوست داشتن زیاد استوار چون کوه: آرایه تشبیه / از خود بیگانه شدن: کنایه از دور شدن و بی توجهی به خود // به خویشتن باز آوردن: کنایه از به خود شناساندن

ی فرزندم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می داری، لیک دوست داشتن بسنده نیست، ایران را می باید شناخت تا بتوان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار به دیگران شناساند. این باری است که بر دوش تو نهاده شده است ، باری به گرانی دماوند که هر پشت را خرد می کند و در هم می شکند، مگر پشت ستبر و ستوار و نیرومند فرزند ایران که تویی.

**دانش زبانی:** ای فرزندم: منادا/ مرا (برای من) من: متمم / کمترین گمانی: گروه اسمی (نهاد)/ آن: متمم/ نیست (وجود ندارد): فعل غیر اسنادی/ تو: نهاد / ایران: مفعول / دوست داشتن: گروه اسمی (نهاد) / بسنده: مسند / ایران: مفعول / آن: مفعول / بدان سان: قید / شایسته: مسند / سزاوار: مسند / دیگران: متمم / این: نهاد / باری: مسند / دوش: متمم / باری: نهاد / گرانی: متمم / هر پشت: مفعول / مگر: حرف اضافه / پشت: متمم / ی (هستی): فعل اسنادی

**دانش ادبی:** باری به گرانی دماوند: آرایه تشبیه / بار بر دوش کسی نهادن: کنایه از مسئولیت دادن به کسی

هر آینه می دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد دل بدان خواهد باخت و جوشان و پر توان خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی ، پیروزی و بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازماند و دریغ نرزد.

**دانش زبانی:** هر آینه: قید/ هر کس: نهاد/ به درستی: قید / دل: مفعول / بدان: آن: متمم / جوشان و پر توان: قید/ آبادی: متمم/ آزادی، شکوفایی، توانایی، پیروزی، بهروزی: متمم/ آن: مضاف الیه/ هیچ تلاش و تکاپوی: گروه اسمی (متمم)

**دانش ادبی:** دل باختن: کنایه از علاقه مند شدن / آبادی و آزادی: جناس

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می گویم، از سر آگاهی است و برآمده از باوری استوار، بدانچه تو می دانی و می باید بکنی. تویی که بر فرّ و فروغ ایران خواهی افزود و چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخوشتن شناسی و از خود بیگانگی را خواهی زدود.

**دانش زبانی:** بدان: فعل امر/ آگاه: مسند/ باش: فعل اسنادی/ آنچه: مفعول / من: نهاد/ از سر آگاهی: مسند. باوری: متمم/ بدانچه: آنچه: متمم / تو: نهاد / - ی هستی: فعل اسنادی / فرو فروغ: متمم / ایران: مضاف الیه / چشم جهانیان: مفعول/ خیرگی: متمم / تیرگی ناخوشتن شناسی و از خودبیگانگی: گروه اسمی (مفعول)

**دانش ادبی:** چشم جهانیان را به خیرگی کشاندن: کنایه از توجه مردم دنیا به ایران

همه را با کارهای بزرگ خود، شگفت زده خواهی کرد.

هان و هان! خوشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرمی ترینی پس دل از هرگونه آلایش و گمان درباره خویش پاک ساز و برهان و بدین سخن، باور آور که فرزند ایران و بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.

**دانش زبانی:** هان: شبه جمله/ خوشتن: مفعول/ روزگار: متمم/ چشم و چراغ: مسند/ - ی (هستی): فعل اسنادی/ جهان: متمم / گرمی تری: مسند / - ی هستی: فعل اسنادی/ پس: قید/ دل: مفعول/ بدین، این سخن: متمم / باور: مفعول/ فرزند ایران و بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران: گروه اسمی (مسند) / هستی: فعل اسنادی

**دانش ادبی:** چشم و چراغ ایرانی: آرایه تشبیه دارد / بیشه فرهنگ و اندیشه و ادب: آرایه تشبیه دارد

شیر شیران بودن: کنایه از بسیار شجاع بودن/ چشم و چراغ بودن: کنایه از محبوب و عزیز بودن

بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار. به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید آری، تویی که آینده میهن را درخشان خواهی ساخت. خدای بزرگ، پشت و پناه تو و میهن، تن و جان بی گزند و میهنت آبادان باد.

**دانش زبانی:** بخوان، بجوی، بپوی: فعل امر / ایران و خود: مفعول / پاک: صفت/ سپاس: مفعول (سپاس پروردگار

پاک) بگزار: فعل امر/ پاس: متمم / آنکه: مضاف الیه

آری: شبه جمله / تو: مسند / - هستی: فعل اسنادی/ آینده: مفعول / میهن: مضاف الیه/

خدای بزرگ: گروه اسمی (نهاد) / پشت و پناه تو و میهن: گروه اسمی (مسند) / تن و جان: گروه اسمی (نهاد) / بی گزند: مسند/ میهنت: گروه اسمی (نهاد) / آبادان: مسند/ باد (باشد): فعل دعایی (اسنادی)

**دانش ادبی:** فرزند ایران: آرایه تشخیص / بجوی و بپوی: جناس

## نکته‌ی فعالیت‌های نوشتاری:

نکته: هر گاه پسوند «ان / ی» به پایان واژه‌هایی نظیر «زنده، راننده، دونده، پرنده» افزوده شود، این گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، راندگی، دوندگان، پرندگان»

## حکایت فوت کوزه‌گری:

لحن حکایت: داستانی - روایی

**پیام حکایت:** پیام حکایت: هر چه آموزش می‌بینیم نباید به خود مغرور شویم که همه چیز را میدانیم به عبارتی برای یادگیری نقطه پایانی وجود ندارد

۲- تاکید بر تجربه ۳- احترام به استاد ۴- مغرور نشدن به دانسته‌های خویش /

**معنی لغت:** فن: آگاهی‌های مربوط به صنعت و علم، راه، روش / دستمزد: مزد کار / مرغوب: پسندیده، مورد قبول / لعاب: هر آبی که اندکی غلیظ و چسبنده باشد، روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی و مانند آن می‌کشند.

**دانش زبانی:** چندین سال: قید / سرناسازگاری: مفعول / استادکار: مسند / یاری اش: اش: مفعول / درخواست استاد: متمم / مرغوب‌ترین کوزه‌ها: گروه مفعولی / لعاب هیچ یک از کوزه‌ها: لعاب: نهاد، هیچ یک: مضاف الیه / شاگرد: نهاد / نزد: حرف اضافه / استاد: متمم / فوت: مفعول / نکته: مفعول / فوت: مسند.

سرناسازگاری: کنایه از بهانه جویی // حق بر گردن کسی داشتن: مدیون داشتن، بدهکار بودن //

## نکته‌ی ادبی در: واج آرای یا نغمه حروف

تکرار آگاهانه‌ی یک واج (صامت / مصوت)، در کلمات یک مصراع یا بیت یا عبارت است به گونه‌ای هنرمندانه، که سبب آهنگین شدن

و موسیقایی کلام شود و این بر تاثیر سخن "بیفزاید" تا القای "معنای مورد نظر شاعر بیشتر گردد

مصوت‌های کوتاه: - - - - - . مصوت‌های بلند: آ، ی، و

چند مثال:

۱- جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هرکس که این ندارد حقاً که آن ندارد

تکرار آگاهانه‌ی صامت "ج" و "ن" و مصوت "ا"

۲- خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد که تا زخال تو خاکم شود عبیرآمیز

تکرار صامت "خ" و مصوت "و"

۳- شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

تکرار صامت "ش"

۴- هرچه گنی بگن، مکن ترک من ای نگار من هرچه بری ببر، مبر سنگدلی به کار من

تکرار صامت "ک" و "ب"

۵- هرچه کشی بکش، مکش صید حرم که نیست خوش هرچه شوی بشو، مشو تشنه به خون زار من

تکرار صامت "ک" و "ش"

۶- من از گفتن می مانم، گنجشکان زبان زندگی جمله های جاری جشن طبیعت است.

ایجاد حس "جیک جیک" گنجشکان، با تکرار صامت "ج" و "ن".

۷- سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند

بیان دل بستگی به یار با تکرار صامت (چ و م)

۸- لبخند تو خلاصه ی خوبی هاست لختی بخند که خنده ی گل زیباست (تکرار صامت خ)

۹- ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست ها بر خداست (تکرار صامت "س")

۱۰- مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد (تکرار صامت های م - ر - گ)

۱۱- خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است (تکرار صامت خ و ز)

۱۲- رشته ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود (تکرار صامت س).

۱۳- محبوسم و طالع است منحوسم غمخوارم و اختر است خونخوارم (تکرار صامت س - م - خ)

شجاع غضنفر وصی نبی نهنگ یم قدرت حق، علی (تکرار مصوت کوتاه -□)

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل (-)

یا: نرگس مست نواز شگر مردم دارش (-)